

عبدالله احمر

تقدیم به بازماندگان شهدای ارگوی بدخشان

زمین بغضش را بترکیدن گرفت

گویامصیبت قرن در آن جا بوغمه کرده بود

زمین بدخشان بغضش را بیرون ریخت

کوه وتپهء ارگو را بشورانند

بدخشان سوگ عظیمی را تجربه می کند

این بدخشان است

می لرزد، می گیرید

وقربانی می گیرد

فاجعهء بزرگ

فرا تصور انسان

وجدان ها را در نهانگاهش می آزارد

وجدان دولت مرده است

حکومتمداران

لاشخوارانی بیش نیستند

که با چنگال بی عطوفت شان

گلوی انسانیت را می درند

اسلام پناهان

انسانیت را

در مذبح حقیقت

سلاخی می کنند

تیغ هاشان

مظلوم ترین گردنها را درو می کنند

جلاد عصر شمشیر براتر از اسلام ندارد

زانروست که می گویند:

«این جا گورستان دستجمعی است»

زانروست که بی وضو چهار تکبیر فرض کفایی را اقامت می کنند

این اژدها های چندسر

براسپ های از دُم لگام زده سوار

و بر وادی خونین وطن می رانند

انسانیت مرده است

آنجا سرزمین مردگان است

برده های زروتریاک حکمران اند

آوخ، میهن محروم از روشنایی ام

چه نگون بختم که در برابر چشمم

ذره ذره نیست می شوی